لحظات آخر وداع و بدرقه شهید محمد حسین صوفی آبادی به جبهه

برادر شهید عملیات الی‌بیت‌المقدس ، محمدحسین صوفی آبادی در گفت وگو با «جوان»:

پدر می‌گفت: اگر همه پسرانم به شهادت برسند فدای انقلاب و امام

■ صغری خیل فرهنگ:

برای قدرت‌الله صوفی آبادی که خودش را جامانده از قافله شهدا می‌داند، روایت از برادر سخت بود، هر چند به داشتن چنین برادری افتخار می‌کند اما دلتنگی میان همکلامی را نمی‌تواند از ما پنهان کند. برادری که جانبازی و جراحت سخت در فتح‌المبین مجال مصاف با بعثیان را در خرمشهر به او نداد، حالا از شهادت محمدحسین می‌گوید، از برادری که برای شهادت سر از پا نمی‌شناخت و نهایتاً خودش را به شهدای عملیات الی‌بیت‌المقدس رساند. روایت جانباز قدرت‌الله صوفی آبادی را از برادرش می‌خوانیم.

■ **شرمنده آن سال‌های سخت**

جانباز قدرت‌الله صوفی آبادی می‌گوید: «ما اهل سمنان و پنج برادر بودیم. همه برادرها به جز برادر کوچک‌مان که فرصت حضور در جبهه را پیدا نکرد، در جبهه حضور داشتیم. محمدحسین چهارمین فرزند خانوده بود که در ۲۵ فروردین ۱۳۴۱، در شهر سمنان به دنیا آمد. مادرمان در کار کمک به نانوایی همسایگان و نگهداری دام و... به پدرمان کمک می‌نمود، اما باز هم درآمدشان کفاف زندگی را نمی‌داد لذا وضعیت اقتصادی خانواده مناسب نبود به خاطر همین محمدحسین برای کمک به امرار معاش خانواده مجبور شد همزمان با ادامه تحصیل، به کار مشغول شود محمدحسین کار کشاورزی و حتی دست‌فروشی را تجربه کرد و سه سال آخر دوره دبیرستان با آنکه در شیفت صبح و بعدازظهر به دبیرستان می‌رفت، عصرهنگام در دو شعبه بانک به امور نظافت، نامه‌رسانی و بایگانی اسناد و مدارک بانکی می‌پرداخت. مادرم می‌گفت؛ یک شب تا دیر وقت، محمدحسین به خانه نیامد. چیزی نمانده بود که لباس بپوشم و بروم دنبالش. ساعت یک ونیم شب بود که آمد و آهسته رفت داخل آشپزخانه که چیزی بخورد. من هم بلافاصله رفتم و با نگرانی پرسیدم تا این وقت شب کجا بودی؟ مگر نظافت بانک چقدر طول می‌کشد؟

با چشمانی که از خستگی قرمز شده بود، نگاهی به من انداخت و گفت کار در دو بانک را انجام می‌دهم و بعد هم کار در بایگانی اسناد و مدارک‌شان را پذیرفته‌ام و باید انجام بدهم. شامش را خورد و رفت سراغ درس‌هایش. گاهی دو، سه ساعت بیشتر نمی‌خوابید. این برنامه هر شبش بود. سه سال این طور درس خواند تا با قبولی خرداد و نمرات خوب دیپلمش را گرفت. هنوز هم هر وقت سر مزار مطهرش می‌روم شرمنده‌ام.

برادرم خیلی اهل مطالعه بود بسیاری از کتاب‌های شهید مطهری و شهید دستغیب را می‌خواند. همچنین نوار آنها را با دقت گوش می‌کرد و فرد مذهبی و خود ساخته‌ای بود.

کتابخانه مسجد تازه راه افتاده بود، یک شب محمد حسین کتاب به دست از مسجد برگشت. از عصر رفته بود کمک بچه‌ها و تا دیر وقت مشغول ساماندهی کتابخانه بودند، گاهی در حال کتاب خواندن خوابش می‌برد. یک شب رفتم و کتاب را برداشتم نگاهی انداختم و پرسیدم مگر هنوز این کتابخانه شما کتابی دارد که نخوانده باشی؟ لبخند زد و گفت، هر روز کتاب‌های جدید هدیه می‌کنند. اگر کتاب‌های اینجا هم تمام بشود، من کتاب برای خواندن پیدا می‌کنم.

بعد از اخذ دیپلم با علاقه‌ای که داشت بلافاصله جذب سپاه و استخدام شد. مادر می‌گفت، نتایج کنکور که اعلام شد، هر چی دنبال اسمش گشتیم پیدا نکردیم. مادر به محمدحسین گفت چه طور می‌شود شما قبول نشده باشی؟ او با معدل بالای دیپلمش حتی در کنکور شرکت نکرد و در جواب همه می‌گفت من انتخابم را کرده‌ام. محمد حسین به‌رغم معدل بالای دیپلم به ویژه دروس سال‌های آخر، وارد سپاه شد. مدتی در نهاد و حوزه ریاست جمهوری در تهران محافظ بود و مدتی هم محافظ محل و شخصیت‌های سیاسی.

مصاحبه شونده جانباز قدرت‌الله صوفی آبادی

■ **۲ برادر رزمنده در عملیات‌های فتح‌المبین و بیت‌المقدس**

من اولین رزمنده خانه بودم و اولین عملیاتی که در آن شرکت داشتم عملیات دفاع در زمان حصرآبادان بود. بعد از آن هم توفیق حضور در عملیات فتح‌المبین و بسیاری از عملیات‌های بعدی را داشتم که در عملیات فتح‌المبین به شدت از ناحیه شکم و پا مورد اصابت گلوله دشمن بعثی قرار گرفتم، مجروح شدم و به مقام جانبازی رسیدم. بعد از مجروحیت در عملیات فتح‌المبین برای درمان به مرخصی رفتم و به علت وخامت حال و وضعیت جسمی نتوانستم در عملیات الی‌بیت‌المقدس شرکت کنم در حالی که تمام وجودم را در آن عملیات حس می‌کردم و به حال رزمندگان حاضر در عملیات غبطه می‌خوردم.

زمانی که در خانه مشغول استراحت بودم محمد حسین با حالتی گرفته، یک راست کنار رخت خوابم آمد و احوالم را پرسید. در عملیات فتح‌المبین از ناحیه پا و شکم به شدت مجروح شده بودم و چند هفته‌ای ناچار به ادامه درمان و بستری بودم. گفتم من که بد نیستم، اما تو مثل اینکه ناراحتی؟ چند روزه تو حال خودتی.

میوه‌ای پوست کرد و به دستم داد و بعد هم گفت هر بار که حرف اعزام به جبهه را می‌زنم می‌گویند نه، اما این بار کوتاه نمی‌آیم. باید جای خالی شما را در جبهه پر کنم.

محافظ مجلس و شخصیت‌ها بود و کارش بسیار حساس بود. به همین جهت اجازه اعزام به او نمی‌دادند. آن‌قدر اصرار کرد تا بالاخره رفتنی شد. یک بار به خانه آمدم و دیدم کفش‌هایش جلوی در بود. از مادر پرسیدم مگر محمدحسین خانه است؟ مسجد ندیدمش. مادر جواب داد بله، دیر آمد به مسجد نرسید.

اتاق‌ها را گشتم، اما نبود. دوباره پرسیدم پس کو؟

مادر گفت نماز می‌خواند. و اشاره به اتاق آن طرف حیاط کرد. فهمیدیم که نباید مزاحمش شوم. یک اتاق مستقل آن طرف حیاط داشتیم. بیشتر موقع نماز آنجا می‌رفت.

نهایتاً محمدحسین با وجود ممانعت‌هایی که برای اعزامش می‌شد، به جبهه اعزام شد. دو برادرم محمد حسین و ابوالفضل (که از افسران کادر ارتش بود) در عملیات الی‌بیت‌المقدس شرکت داشتند و تا نزدیکی آزادسازی شهر خرمشهر پیش رفتند مسئولیت او کمک آرپی‌جی‌زن بود، در یک دژ دفاعی و پدافندی در منطقه شلمچه واقع در شمال غرب خرمشهر همراه دوست همرزمش که آرپی‌جی‌زن بود در تاریخ نوزدهم اردیبهشت ۱۳۶۱ در حال دفاع و دفع پاتک دشمن و ممانعت از نفوذ تانک‌های دشمن بعثی علیه رزمندگان اسلام مراقبت می‌نمودند. که به هنگام رصد وضعیت تحرکات تانک‌های دشمن و زدن آنها ناگهان تیر مستقیم تیربار دشمن بر وسط پیشانی و ناحیه سر او اصابت کرد و در دستان دوست و همرزمش(حاجی فیض) که آرپی‌جی‌زن بود به شهادت رسید. دوستش می‌گفت در آن لحظات زمزمه‌ای بر لب‌های محمد حسین جاری بود و جملاتی پشت سر هم بر زبانش می‌گفت، به‌به چه جاییه شما هم بیایید، خوب جاییه شما هم بیایید و... به شهادت رسید.

خبر شهادت او را خاله عزیزمان به ما رساند. ابتدای صبح بیست ودوم اردیبهشت ۱۳۶۱ بود که زنگ خانه را زدند و وارد منزل شدند با توجه به وضعیت پریشان و حالت غیر عادی و بیان کلمات و مطالبی غیر مستقیم و خودداری از بیان خبر اصلی، خودمان متوجه شهادت برادرمان محمدحسین شدیم و با آغوش باز و افتخار از خبر شهادت او استقبال کردیم.

به سپاه سمنان رفتیم و پیکر آرام و به خون خفته او را در همان لباس رزم مشاهده کردیم. جای تیر بر پیشانی‌اش بود. جمله‌ای با خط زیبا روی لباس‌هایش توجه‌مان را جلب کرد (شهید معرکه، احتیاج به غسل و کفن ندارد).

روز بعد با همکاری و مساعدت سپاه سمنان و مجموعه دست اندرکاران، مراسم با شکوه تشییع جنازه پیکر مطهر شهید والامقام محمدحسین صوفی آبادی را روی دستان گرم مردم شهید پرور سمنان از تکیه بزرگ کوشمغان تا امامزاده اشرف(ع) انجام دادیم و با همان لباس رزم او را به خاک سپردیم.»

■ **دل کندیم سخت**

پدر می‌گفت مخالف رفتنش نبودیم اما نگرانی‌های خودمان را داشتیم. او با نیروهای اعزامی می‌رفت منطقه. یک مرتبه سر صحبت را باز کردم و گفتم باباجان! جبهه همیشه هست، تو باید یک کم به فکر زندگیت هم باشی. پس فردا باید زن بگیری و تشکیل خانواده بدهی!

منتظر جوابش ماندم. با کمی مکث گفت هر چی بخواهم آن دنیا به من می‌دهند.

حرفش دلم را لرزاند و من را به فکر وا داشت. شب به مادرش گفتم از محمدحسین دل بکن که دیگر مال ما نیست.

با توجه به شناخت عمیقی که از محمد حسین و روحیه او داشتیم، لحظات آخر خداحافظی همه می‌دانستیم، این رفتن بی‌بازگشت است.

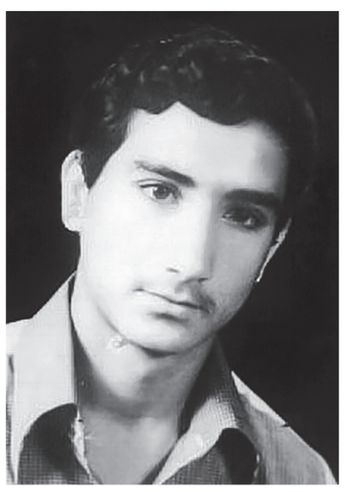

شهید محمد حسین صوفی آبادی

> لحظه‌ای از پدرم چشم نمی‌گرفتم. می‌ترسیدم نتواند داغ محمدحسین را تحمل کند. موقع دفن پیکر محمدحسین، بلندگو را دست گرفت و گفت این شهید، تنها پسر من نیست، پسر همه شماست. امروز محمدحسین را تشییع کردیم، فردا چهار پسر دیگرم را می‌فرستم به جبهه. اگر همه هم به شهادت برسند نگران نیستم، فدای انقلاب و امام!

محمدحسین لحظه خداحافظی در گوش پدر و مادر بسیار ملایم و آرام از شهادت می‌گوید. از صبوری و عزت نفس سخن می‌گوید و از آنها می‌خواهد با این مسئله با آرامش برخورد کنند. همه این حالات شهادت او را برای ما محرز کرد.

■ **شهید دستغیب، شهید مطهری**

چند وقتی بود که محمدحسین می‌رفت سر کار. حساب و کتاب می‌کرد و رقم‌هایی را با جمع و منها. پرسیدم داداش! داری پس‌اندازهایت را حساب می‌کنی؟

انگار با این سؤالم تمرکزش را به هم ریخته بودم، چون نگاهی به من کرد و گفت برای چی می‌پرسی؟

> گلوله به پیشانی و سر محمدحسین خورده بود. فقط دست و پا می‌زد و زمزمه می‌کرد؛ به‌به چه جای خوبیه، خوب جایی است. شما هم بیایید. خوب جاییه شما هم بیایید و... گفتم شهادتین را بگو و خودم شروع کردم به گفتن «اشهدان الااله الاالله و اشهدان محمداً رسول‌الله و اشهدان علیاً ولی‌الله» صدایش با شهادتین من درهم و آسمانی شد.

گفتم همین طوری، می‌خواهم بدانم چکار می‌کنی؟

مکثی طولانی کرد. دست آخر گفت می‌خواهم خمس آن را حساب کنم.

گفتم ولی تو که بیشتر حقوقت را خرج می‌کنی؟

گفت مال آدم باید پاک باشد، تازه اگر همه مردم این کار را انجام دهند اسلام تقویت می‌شود و دیگر فقیری نمی‌ماند.

تا ناهار حاضر می‌شد، محمدحسین یک طرف نوار را گوش می‌داد. گاهی می‌گفتیم ضبط را بیار سر سفره! صحبت‌های شهید دستغیب و شهید مطهری را خیلی دوست داشت. وقتش را بیهوده تلف نمی‌کرد، برای آن برنامه داشت.

■ **مارش عملیات و آهنگ فتح**

برادرم که در روزهای عملیات فتح‌المبین در خانه بود تعریف می‌کرد که وقتی عملیات فتح‌المبین به پایان رسید. تلویزیون مارش و آهنگ غرور آفرین پیروزی را پخش می‌کرد. همه خوشحال از پیروزی پای تلویزیون میخکوب شده بودیم. دسته دسته عراقی‌هایی بودند که تسلیم و اسیر می‌شدند. صدای گریه‌ای ما را به خود آورد. انگار صدای محمدحسین بود. اصلاً نفهمیدیم کی از اتاق رفت بیرون. به دنبال صدا رفتم. بیرون روی پله حیاط نشسته بود و گریه می‌کرد. با نگرانی پرسیدم چیزی شده؟

با بغضی در گلو گفت اگر جنگ تمام بشود و من محروم بمانم و دوباره زد زیر گریه.

جلوی شیر آب نشسته بود و داشت وضو می‌گرفت. ایستادم به تماشا. توی حال و هوای خودش بود. اصلاً متوجه من نشد. با دقت و تأمل وضو گرفت آن طور که گمان کردم با آن آب می‌خواهد همه گناهانش را بشوید

■ **چه جای خوبییه...**

عباس فیض عباسی همرزم شهید از نحوه شهادت محمد حسین برای ما اینگونه روایت کرد که همراه با تعدادی از بچه‌ها مراقب پاتک دشمن بودیم که مجدداً وارد خرمشهر نشوند. به یکباره محمدحسین گلوله‌های آرپی‌جی را برداشت و گفت عراقی‌ها دارند می‌آیند!

خیلی باهوش بود. زودتر از همه ما می‌فهمید. قبضه آرپی‌جی را برداشتم و گفتم خوب بیایند، ما هم برای استقبال‌شان آماده‌ایم.

هنوز سرش را بالا نیاورده، سُر خورد کف خاکریز.

رفتم بالای سرش و پرسیدم محمدحسین! چی شد؟ حالت خوب هست؟ گلوله به پیشانی‌اش خورده بود. جوابی نیامد. فقط دست و پا می‌زد و زمزمه می‌کرد؛ به‌به چه جای خوبیه، خوب جایی است. شما هم بیایید و...! گفتم شهادتین را بگو! و خودم شروع کردم به گفتن «اشهدان الااله الاالله و اشهدان محمداً رسول‌الله و اشهدان علیاً ولی‌الله» صدایش با شهادتین من درهم و آسمانی شد.

■ **منِ جامانده از بیت‌المقدس**

برادر شهید در ادامه از عکس‌العمل پدر، زمان شنیدن خبر شهادت برادرش می‌گوید، من جامانده از عملیات الی‌بیت‌المقدس بودم در خانه که خبر شهادت محمد حسین را برای‌مان آوردند.

نگران پدر بودم. لحظه‌ای از او چشم نمی‌گرفتم. می‌ترسیدم نتواند داغ محمدحسین را تحمل کند. موقع دفن پیکر محمدحسین، بلندگو را دست گرفت و با اشاره به پیکر مطهر شهید گفت این فقط پسر من نیست، پسر همه شماست. امروز محمدحسین را تشییع کردیم، فردا چهار پسر دیگرم را می‌فرستم جبهه. اگر همه هم به شهادت برسند نگران نیستم، فدای انقلاب و امام!

■ **مناجات‌نامه شهید محمدحسین صوفی آبادی**

الهی! به من نیروی ایمان بده و استقامت، شهامت، بردباری و تهذیب نفس عنایت فرما و برای لحظه‌ای مرا به خود وامگذار که به تو محتاجم و هر لحظه می‌ترسم از مسیر و راه تو خارج شوم و به زبونی، هلاکت، گمراهی و ضلالت کشانده شوم. خداوندا! دست مرا بگیر و از خودخواهی و غرور کاذبی که وجودم را به آتش کشیده است، نجاتم بخش و توفیق شهادت و لقایت را به ما عطا فرما.

■ **وصیت‌نامه شهید**

در بخش‌هایی از وصیت‌نامه شهید می‌خوانیم شهادت مرگ نیست، زندگی ابدی است. پرواز شیرین و پر از عشق و سرشار از محبت عشق به خداست، فرار از حصار دنیای مادی و پوچی به سوی بی‌انتهای حریت، آزادی، فلاح و رستگاری است خون شهید خط می‌دهد، جریان می‌آفریند و این جریان‌ها تبدیل به رود می‌شود و این رود به دریا می‌ریزد و دریا به اقیانوس و در پایان به مرکز هستی یعنی ذات اقدس و بی‌همتای خداوند متعال و این است که امام بزرگوارمان می‌فرماید این ملت الهی شده است! این خون‌ها باید ریخته شود و هر چه بیشتر و بیشتر؛ زیرا که این خون‌ها حادثه آفرین است.

مراسم تشییع پیکر شهید محمد حسین صوفی آبادی

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۷۶۶

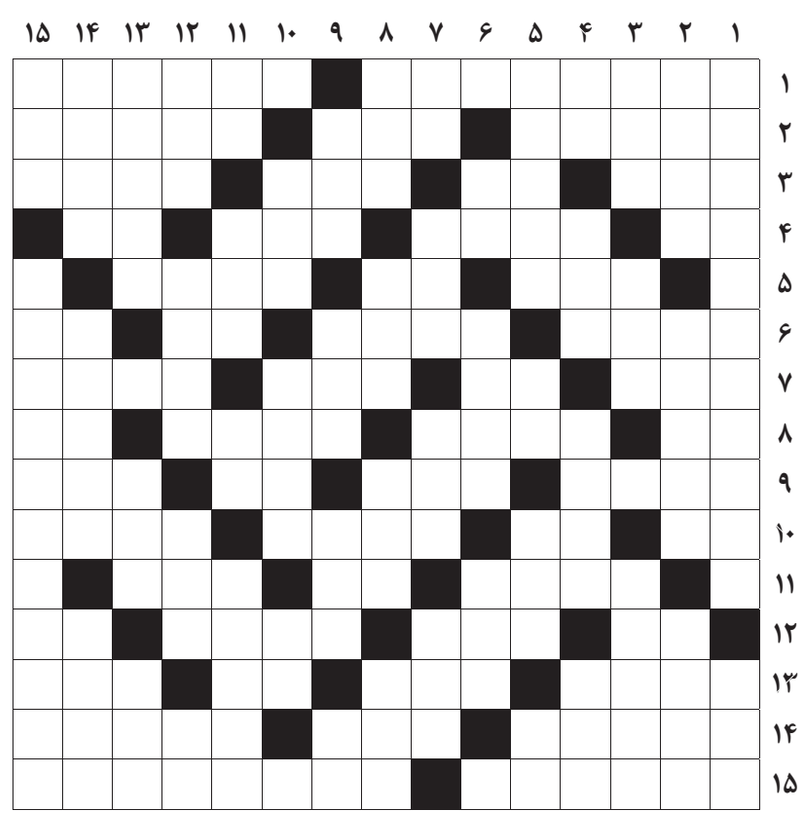

از راست به چپ

■ ۱-حشره‌ای که دو تا معده دارد – خبرگزاری چین ■ ۲-از حواریون – شیخ الانبیا – شکوه و جلال ■ ۳-آتش – ضربه سردر فوتبال – حجاب تن – توبه‌کننده ■ ۴-صد متر مربع – صدای به هم خوردن دو چیز فلزی یا بلور – از قبایل عرب جاهل – پایان نامه ■ ۵-شود سبب خیر اگر خدا خواهد – رنج و محنت – کاپیتان اسبق آ.اس.رم ایتالیا ■ ۶-نرمال و طبیعی – رستنی – از آدم به سرشتند و به پیمانه زدند – رطوبت ■ ۷-بیماری ریوی – خودخواه – باغ غصب شده حضرت زهرا – سست و رهاکردن ■ ۸-مدافع فوتبال – بسیار مشتاق و آرزومند – حمله – موجود نامریی ■ ۹-تخته شنا – زرنگ و زیرک – از سوره‌های مکی – دریاچه خرم‌آباد ■ ۱۰-علامت مصدر جعلی – شکم بند طبی – زبر و خشن – بی درنگ ■ ۱۱-از خانواده گوزن و آهو – نیم تنه زنانه – تقویت رادیویی ■ ۱۲-دریا – سرند – وحشت – سخن صریح ■ ۱۳-رهاورد زلزله – دانه کش بی‌آزار – چوب خوشبو – تصدیق عامیانه ■ ۱۴-دستگاه شمارنده – در مثل وقتی بردارید گربه دزده حساب کارش را می‌کند – مساوی و برابر ■ ۱۵-اظهار ادب و احترام و فروتنی نزدکسی – بیماری کمبود ویتامین ث

از بالا به پایین

■ ۱-لقب امام سجاد(ع) – کشوری در بین النهرین ■ ۲-ضد لیل – حرکت یک ضرب در وزنه‌برداری – پیامبری در شکم ماهی ■ ۳-رنگ طلا – نیستی – سرزنش کردن ■ ۴-دوستی – از بروج فلکی – مشهورترین شاعر و نویسنده فرانسه – همراه رفت ■ ۵-دالان و دهلیز – گردن‌بند – شهر نیروگاهی مازندران – صورت ■ ۶-رود آرام – جای کم عمق آب رودخانه – از حروف مقطعه قرآنی ■ ۷-آفت نباتی – به رنگ سرخ – گنج – حرکت عده‌ای از جایی به جایی ■ ۸-ماست چکیده – سوتی! – نوعی پخت برنج – جایز ■ ۹-نخستین زن عالم خلقت – گوسفند یا شتر قربانی – پاروی قایقرانی – کافی ■ ۱۰-ماهی فلکی – از شیخ‌نشین‌های خلیج‌فارس – رودفرانسوی ■ ۱۱-نه ته پیاز نه سر پیاز – ماتم و عزا – خاک کوزه‌گری – اختراع مارکنی ایتالیایی ■ ۱۲-طلای سیاه – کوشش – پولک ماهی – آواز دسته جمعی ■ ۱۳-از شعرای در گذشته معاصر – مظهر استواری در طبیعت – حیوان مسابقه‌ای ■ ۱۴-شهر روی آب ایتالیا – غار آهکی استان مرکزی در پنج کیلومتری نراق – گوشه‌ای که در آخر افشاری نواخته می‌شود ■ ۱۵-زینت انسان – فیلسوف آلمانی صاحب اثر «نقد عقل محض»

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

		۳		۵				
۱		۲		۶				
						۲	۸	۷
	۳		۵					۹
	۸						۵	
	۶		۴		۹			
							۲	
۶				۸		۱	۴	
۵				۱	۶			

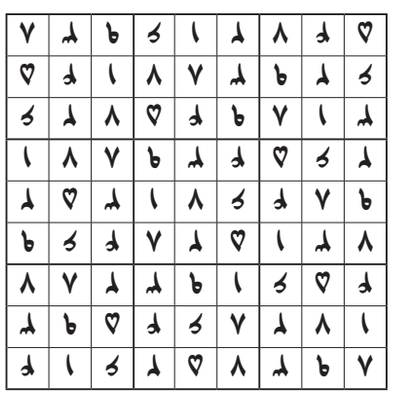

جدول کلمات متقاطع
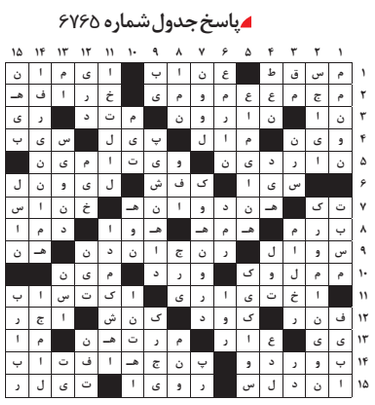
پاسخ جدول شماره ۶۷۶۵